

نویسنده: دکتر محمد نظیف شهرانی<sup>1</sup>  
برگردان: دکتر لعل زاد  
لندن، سپتامبر 2013

## اسلام و دولت در افغانستان

اسلام یکی از گفتمان‌های مرکزی قدرت و مدیریت از روابط اجتماعی و سیاسی در تمام سطوح جامعه در افغانستان معاصر بوده است. اما استقرار و اثربخشی منابع نمادین و خاص اسلام - یعنی مفاهیم، ارزش‌ها، اصول، اندیشه‌ها و عملکردهای نهادی - توسط حاکمان و نخبگان قدرت مذهبی نظر به زمان تغییر خورده است. طوریکه لیلا احمد خاطر نشان ساخته است: "گفتمان‌ها در لحظات خاص و در جوامع خاص شکل گرفته و می‌گیرد". در این مقاله، بالای آن لحظات کلیدی تمرکز میشود که بازیگران قدرت (بشمول بازیگران دولت افغانستان و بازیگران بین‌المللی)، گفتمان‌های اسلام و قدرت در افغانستان معاصر را شکل داده‌اند و اثرات که این گفتمان‌ها در شکل‌دهی حوادث بعدی داشته‌اند.

### از جهاد در زمان‌های پیشا-استعماری و استعماری تا مقدس‌سازی دولت (پیشا-1919)

پس از استقرار اسلام بحیث دین قدرت توسط ارتش‌های مسلمان عرب در خراسان و ماورالنهر، حفاظت، حراست، نگهداری، توسعه قلمرو و گسترش اسلام با تمام وسایل (بشمول جهاد)، قوی‌ترین نیروی انگیزشی امپراتوری‌های مسلمان از این منطقه بوده است. در دهه‌های پایانی سده دهم و با ظهور امپراتوری غزنویان (975 - 1187) در جنوب کابل، مسیر جهاد گسترش امپراتوری اسلامی بطرف شبه‌قاره هند در جنوب بوده، منطقه‌ای که سرشار از غنایم و گرویدگان (تازه‌کیشان) است. پروسه طولانی امپراتوری‌سازی توسط مردان جاه طلب یا بلند همت آسیای میانه (در درجه اول ترک-مغول) که لشکرهای (غیرمنظم/ملیشیه) قبیلوی را بخاطر هجوم بر هند هندوها گرد می‌آوردند، با ظهور قدرت استعماری برتانیه در هند و مرگ آخرین سلطه امپراتوری اسلامی یا کنفدراسیون قبیلوی به سرکردگی شاهان پشتون درانی (1747 - 1826)، منجر به توقف ناگهانی میشود.

تهدیدات روز افزون به مقابل سرزمین‌های مسلمان آسیای میانه و جنوب غربی از طرف هند برتانوی در جنوب و روسیه تزاری از طرف شمال، یک اهمیت جدید افزاری و اثربخش به نهاد جهاد اعطا میکند. جهاد بعوض کاربرد عرفی یا سنتی آن بحیث یک روش انگیزشی مورد استعمال توسط حاکمان مشتاق برای قانع ساختن پیروان جهت اشغال سرزمین‌های جدید، در جریان سده نهم توسط حاکمان درگیر سلطنت کابل (که در سال‌های 1880 بنام سلطنت افغانستان تغییر نام میکند)، بطور فزاینده بحیث اندیشه برگزیده جهت بسیج توده‌ها برای دفاع از اسلام، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

اثربخشی جهاد برای دفاع بر ضد قدرت‌های استعماری عیسوی اروپائی، بار اول در نابودسازی نیروهای هند برتانوی در زمستان 1841، در جریان جنگ اول افغان-انگلیس (1839 - 1842) موفقانه مورد آزمایش قرار می‌گیرد. از آن بیعد، جهاد به یک وسیله عمده گفتمان ضد استعماری در سطح محلی و منطقوی تبدیل گردیده، سرانجام باعث ایجاد نامیمون افغانستان بحیث یک کشور - دولت حایل در 1880 میشود تا دو امپراتوری استعماری اروپائی رقیب در منطقه را از هم جدا نگه دارد<sup>2</sup>. لذا داستان تولد دولت-ملت پسا-استعماری افغانستان با گفتمان

جهاد بر ضد جنگ صلیبی کفار انگریز و روس سده نهم و اوایل سده بیستم آمیخته و بافته میشود<sup>3</sup>. حاکم دست نشاندۀ انگلیس (امیر عبدالرحمن خان، 1880 - 1901) با چسبیدن به قدرت بسیج کننده جهاد، آنرا بطور ماهرانه در جهت تحکیم قدرت خویش در دولت- ملت حایل جدیداً ایجاد شده توسط برتانیه (یعنی افغانستان) بکار میگمارد. امیر عبدالرحمن با وجود اینکه توسط هند برتانوی به قدرت رسیده، بدین باور بود که افغانستان باید بحیث یک کشور اسلامی باقی مانده و توسط یک حاکم مسلمان (مثل خودش) رهبری شود، تا در مقابل تهدیدهای استعمارگران به وسیله جهاد/غزا دفاع گردد. آستا ولسین نشان میدهد، امیر با تمرکز بر جهاد، "افغانستان را دولت خط مقدم دانسته" و با "مقدس سازی ساختار کامل حقوقی- اقتصادی دولت، آنرا بخشی از مشیت الهی میسازد که نظم آن نمیتواند مورد چالش قرار گیرد". او بعداً با پول و سلاح داده شده توسط حامیان هند برتانوی خود در جهت تحکیم تمرکز قدرت دولت خود می برآید، در حالیکه وظیفه محوله اعمار یک سلطنت حایل متحد و قوی را برآورده میسازد. او بنیاد قبیلوی و سنتی قدرت و مشروعیت دولت را با ایجاد یک ارتش مسلکی دائمی و وفادار به خود و یک اداره متشکل از مقامات تعیین شده و پرداخت شده توسط خودش بر می چیند.

آنچه بسیار مهم است، امیر به کار برد افزاری اسلام برای بالابردن مشروعیت خویش و همچنان مقدس سازی برنامه دولت- سازی "معاصر" آغاز میکند. او تا اندازه زیادی مانند بعضی امپراتورهای مغول ادعا میکند که برگزیده خدا بحیث "حاکم الهی" و ناجی مسلمانان افغانستان است. امیر عبدالرحمن بخاطر اثر گذاری رسالت الهی خویش در بالای رعیت کاملاً وحشت زده خود، به اسلامی کردن بیرحمانه دولت از طریق ایجاد محاکم شرعی، تقرر قاضی های اسلامی و تدوین کتاب های تعلیمی اسلامی ستندرد بشمول خطبه های جمعه آغاز میکند. او با بدگمانی به روحانیون و پیرهای صوفی<sup>4</sup>، اوقاف (دارائی مذهبی، بنیاد اقتصادی علما) را ملی ساخته، تادیبه دولتی به مرشد های خانقا (رهبران مکان های صوفیان) را منع نموده، مدرسه های شاهی برای تربیه ملاهای وفادار را تاسیس کرده، امتحان های برای تقرر قاضیان و امامان معرفی کرده و محتسب های (ناظران اسلامی در بازارها و محلات عامه) برای نظارت دانش مذهبی و رفتار اخلاقی رعیت مسلمان خود مقرر میکند. این تدابیر دو مقصد امیر را برآورده میسازد: تصدیق توقعات سنتی و محافظه کارانه رعیت خویش مبنی بر زندگی در پرتو قوانین شرع و نایل شدن به کنترل بیشتر بالای رعیت خویش، بخصوص روحانیون و روسای قبیله. برنامه های دولت- سازی امیر عبدالرحمن، اسلام را کاملاً به یک وسیله قدرت دولتی تبدیل میکند.

امیر "آهنین" درفش جهاد بر ضد مردم کافرستان (سرزمین غیرمسلمان) در داخل سلطنت جدید خویش را بلند کرده و آنها را با زور، مسلمانان سنی حنفی می سازد. او وقتی با مقاومت جدی روسای قدرتمند قبایل پشتون غلزی در شرق مواجه میشود، اعلام جهاد کرده و آنها را سرکوب میکند. او بخاطر زیر انقیاد آوردن گروه های سرسخت اقوام غیرپشتون در شمال و بخصوص میرها و خان های قدرتمند هزاره شیعه در کوهستان های مناطق مرکزی، از روحانیون سنی فتوا حاصل نموده، آنها را کافر اعلام کرده، قبایل پشتون خویش را با اعلان جهاد برای تابع سازی آنها بسیج نموده و قسمت اعظم چراگاه های آنها را برای استفاده پشتون های کوچی اختصاص میدهد.

پس از مرگ امیر عبدالرحمن، پسر او امیر حبیب الله (1901 - 1919) بطور مسالمت آمیز بر تخت می نشیند، حادثه ای که بار دیگر در تاریخ معاصر افغانستان تکرار نمی گردد. کار برد افزاری اسلام توسط پدرش در مقدس سازی دولت و تابع سازی روحانیون از طریق همکاری

با دستگاه یک دولت متحد و متمرکز، موثر ثابت می‌گردد. با آنهم، حبیب الله بصورت محتاطانه از اتکای سنگین دولت بالای گفتمان جهاد دوری میکند.

از نگاه داخلی، امیر حبیب الله به سیاست های جاه طلبانه متمرکزسازی پدر خود، بدون هرگونه چالش جدی ادامه میدهد. او لقب سراج الملت والدین را اختیار و مانند پدرش ادعا میکند که برگزیده خدا برای حاکمیت بالای مردم افغانستان است. حبیب الله با احساس امنیت در بالای تخت خویش، به تسهیل بعضی از عناصر سختگیرانه سیاست های پدر خود آغاز میکند. او کاربرد شکنجه را محدود ساخته و اجازه میدهد که یکتعداد خانواده های تبعید سیاسی از هند برتانوی و امپراتوری عثمانی به وطن برگردند.<sup>5</sup> امیر حبیب الله در مقابل بزرگان مذهبی نیز موقف آشتی جویانه تری اتخاذ میکند. درحقیقت، سیاست های او بعوض خصومت علنی در مقابل علما و پیرها، بر بنیاد اتحاد با آنها بخاطر تضمین ثبات قلمرو او استوار است. اما وقتی یکتعداد روحانیون با سفر او به هند برتانوی، به دعوت و بصرای برتانیه در 1906، مخالفت میکنند، با شتاب اعدام میشوند. تعداد دیگری نیز در سال 1909 که در یک توطیه نام نهاد برضد امیر سهم داشتند، اعدام میشوند. او با کمک و الهام از ترکهای عثمانی، اولین مکتب عصری (سیکولر) را در سال 1911 باز نموده و به چاپ روزنامه سراج الاخبار اجازه میدهد که توسط محمود طرزی (یک روشنفکر بین المللی جدیدا برگشته از دمشق) ویرایش و نشر می‌گردد.

با آغاز سده بیستم، گفتمان اسلام و جهاد در افغانستان با افزایش مقاومت جهاد ضد استعماری در سراسر آسیا و آفریقا متأثر و مستحکم گردیده و باعث ظهور جنبش های قوی اصلاح طلب پان-اسلامی میشود. اندیشه های جمال الدین افغانی و شاگردان او برای رهائی مسلمانان از "جهالت و درماندگی" از طریق آموزش، اصلاحات و فراگیری دانش معاصر و بالاتر از همه وحدت امت اسلامی برای مقاومت بر ضد تجاوز و اشغال غربی ها، "گریبانگیر تصورات مسلمانان این دوران میشود". این جنبش ها با آغاز جنگ جهانی اول (که امپراتوری مریم عثمانی را غرق و نابود می سازد) آبدیده تر گردیده و به امیدواری پایان دادن به انقیاد تحقیرآمیز مسلمانان تحت نفوذ امپراتوری های استعماری اروپائیان می افزاید.

دعوت برای اصلاحات معارف اسلامی و بیداری ملی گرایان مسلمان در افغانستان توسط روزنامه سراج الاخبار و مدیر مسئول آن (محمود طرزی) برای روشنفکران نوپا در حلقهات دربار شاهی صورت می‌گیرد. سراج الاخبار به حلقه روز افزون خوانندگان خود در باره اندیشه های سیاسی اصلاح طلبان مسلمان سرزمین های عثمانی و اندیشه های انقلابی روحانیون دیوبندی در شبه قاره هند معلومات میدهد که باعث ظهور جنبش خلافت و جهاد ضد استعماری گردیده و سرحدات پشتون هند برتانوی را شعله ور میسازد. در جریان جنگ جهانی اول یکتعداد علما و ملی گرایان از دعوت خلیفه عثمانی برای جهاد پشتیبانی میکنند. اما امیر حبیب الله که بالای کمک های مالی برتانوی ها اتکا دارد، توسط برتانوی ها توصیه می‌گردد که سیاست بیطرفی اتخاذ کند. درعین زمان تعدادی از درباریان متنفذ او بشمول برادرش (ولیعهد نصرالله)، بطور مخفیانه جهاد مشتعل بر ضد برتانوی ها توسط ملای هده و آخذ زاده سوات را تشویق میکنند.

پایان جنگ جهانی اول سهم شایانی در رشد اندیشه آزادی ملی و مقاومت ضد استعماری در بین حلقه های کوچک نخبگان اصلاح طلب در افغانستان دارد. کمی پس از پایان این جنگ بزرگ، امیر حبیب الله در جریان یک سفر شکاری در شرق افغانستان کشته شده و پسر

سومش (امان الله) که حاکم کابل و اصلاح طلب پیشرو است، بر تخت سلطنت در پایتخت می نشیند.

### ملی سازی اسلام (دین و دولت) و اصلاحات ناکام سالهای دهه 1920

امان الله پس از مبارزات اولیه قدرت با کاکایش (ولیعهد سردار نصرالله) بسرعت پشتیبانی نظامی و سیاسی در کابل را تامین کرده و قدرت را به حیث شاه (1919 - 1929) بدست میگیرد. او توسط یک دسته کوچک، اما روزافزون روشنفکران شهری و مقامات درباری اش که بعضاً بنام جوانان افغان یا مشروطه خواهان یاد میشدند، به خاطر نظرات شدید ملیگرایی، پان- اسلامی و نوگرایی اش مورد تحسین مییابد. آنچه که توقع میرفت، جسورانه ترین اقدام او پس از نشستن بر تخت سلطنت، اعلان جهاد بر ضد برتانیه بخاطر استقلال کامل افغانستان بود. این اقدام بزرگ او مورد تقدیر خاص ملاهای جنگجوی پشتون شرق و پیرهای صوفی در امتداد سرحدات قرار گرفته و مشتاقانه به جهاد بر علیه هند برتانوی می پیوندند. شاه امان الله با صعود به قله های جدید شهرت و اتحاد با علمای که با اعطای زمین و القاب روحانی مورد تقدیر گرفته بودند، خواستار تشویق و پشتیبانی از جنبش خلافت در هند و جنگجویان ضد بلشویکی باسچی در آسیای میانه میشود که در ترکستان افغانی در شمال کشور پناه گرفته بودند. اما او در زیر فشار هند برتانوی و اتحاد شوروی، از وعده های اولیه خود پشیمان شده و بتدریج شروع به تخریب بنیادهای مذهبی دولت میکند که به میراث گرفته و پیامدهای آن برای حاکمیت خودش، مسلمانان هند و بخصوص مسلمانان بخارا، فاجعه بار است.

پیروزی امان الله در جنگ سوم افغان - انگلیس (1919) که بنام جنگ استقلال نیز یاد میشود، هزینه بزرگی دارد. شناخت خط دیورند بحیث مرز بین افغانستان مستقل و هند برتانوی، پشتون ها را در بین دو دولت تقسیم کرده و منتج به سرخوردگی در بین قبایل پشتون میشود. پس از ایجاد پاکستان، مناقشه بر سر خط دیورند، به منبع چرکین بی ثباتی سیاسی در مناسبات افغانستان- پاکستان و تمام منطقه میگردد. آنچه فوق العاده مهم است، حکومت امان الله تمام کمک های بزرگ مالی، تخنیکی و نظامی برتانیه را از دست میدهد که زمینه را برای ادامه برنامه های جاه طلبانه عصری سازی او فوق العاده مشکل میسازد. اصلاحات بیمار حقوقی، قانون اساسی، آموزشی و فرهنگی شاه امان الله پس از کناره گیری او از تخت در سال 1929، اثرات طولانی و ماندگاری بالای گفتمان اسلام در قدرت وارد میکند.

اصلاحات اسلامی امان الله که قسماً از جوانان ترک و بعداً از کمال اتاترک و رضاشاه ایران الهام گرفته است، به اینتیزیشن اسلامی، یعنی ادغام کامل دین و دولت و کنترل آن توسط شاه، منجر میشود. شاه امان الله و مشاور ارشد سیاسی او محمود طرزی، اصرار میکنند که میهن دوستی (عشق شاه و وطن) و عصری سازی (نوگرایی) را بخشی از وظایف مذهبی رعیت مسلمان و وفادار سازند. تلقین این ارزش های "اسلامی" نوگرایان از طریق آموزش عصری و رسانه ها مسئولیت دولت عصری پنداشته میشود. طرزی بحیث مدیر مسئول، مولف پیشگام و ناشر سراج الاخبار، غفلت از ترویج و تطبیق موثر بزرگترین هدیه خداوندی برای انسان، یعنی عقل را به مثابه زیانی به اسلام و انسانیت میداند. لذا از نظر او، تطبیق عقل در اسلام تمایز بین روشنفکران (متفکران مسلمان آموزش دیده) از روحانیون (ملاهای مذهبی سنتگرا: علما و پیرهای طریقت) بوده و باور دارد که اینها (روحانیون) باعث عقب نگه داشتن مسلمانان از رسیدن به شکوه تمدنی آنها شده است.

طرزی منحیث یک روشنفکر (1290 ق/ 1911 م) در مقاله در سراج الاخبار مینویسد، "اگر ما وطن را یک جسم زنده و ملت را بحیث گوشت، پوست، استخوان، رگها، تارو پود و سایر حصص آن موجود فرض کنیم، باید پادشاه را جان آن موجود بدانیم". او نتیجه گیری میکند: "وطن، ملت و پادشاه چنان مفاهیم مقدس و مبارک اند که هیچ چیزی و هیچ قدرتی نمیتواند آنها را از هم جدا کند. (لذا) اگر ما وطن خود را دوست داریم، بدین معنی است که ما خود را دوست داریم، اگر ما پادشاه را دوست داریم، بدین معنی است که ما جان های خود را دوست داریم".

امان الله بخاطر تسهیل اصلاحات و تغییرات اجتماعی مطلوب خود، به شرع به مثابه "احکام الهی" نگریده و حدود 76 نظامنامه صادر میکند. مهمترین آنها اولین قانون اساسی عصری کشور (نظامنامه اساسی دولت عالی افغانستان) در سال 1923 است. او این اسناد قانونی را مکمل شرع میدانند، اما از رهبران مذهبی آموزش دیده درخواست میکند تا در تطبیق آنها با روشنفکران و نخبگان حاکم همکاری کنند. شاه امان الله بخاطر ترویج میهن دوستی اسلامی و برنامه اصلاحگرایان و تامین پشتیبانی علما و پیرهای مشکوک، نماز های جمعه را در مسجد های بزرگ کابل بجا آورده، خطبه ها داده و لقب پدر ملت را کمائی میکند.

قانون اساسی 1923 بر دگی را لغو میکند (ماده 10)، با منع کار اجباری یکمقدار حقوق مدنی را برای رعیت خود اعاده میکند (ماده 22)؛ خواستار احضار یک دادگاه مستقل میشود (مواد 50 و 51)؛ قدرت شاه را در رابطه به قوانین موجود، یکجا با مسئولیت های او در جهت دفاع از اسلام و ملت بر می شمارد؛ و آنچه بسیار مهم است، درک حاکمیت مردمی (اراده مردم افغانستان در باید یا رضائیت آنها ارایه میشود) بحیث پایه دیگر مشروعیت او شناخته میشود. اصلاحات شاه امان الله شامل غیرقانونی ساختن مناسبات پیر و مرید در ارتش؛ سپردن کنترل آموزش به مکتب های عصری جدید (برای بچه ها و دخترها)، بشمول یک مکتب جدید برای تربیه قاضی ها؛ کنترل مقررری های دادگاه ها؛ و تدوین قانون جزا بخاطر محدود سازی اختیارات قاضی ها در تعیین مجازات است. وقتی قانون اساسی و شرع در تضاد قرار میگیرند، به قانون اساسی تقدم داده میشود (ماده 69 و 72). شاه امان الله با پیش بینی اعتراضات، فتوای یکتعداد علما را بدست میآورد مبنی بر اینکه قانون اساسی خلاف شرع نیست.

با آنها، قانون اساسی مسایل زیادی را در بر دارد که برای پیران و روحانیون فوق العاده محافظه کار و یکتعداد بزرگان قبایل قابل اعتراض است، مانند بازگشائی مکاتب دختران، مداخله در ازدواج های محلی و مراسم عروسی، منع چند همسری و ازدواج اطفال، جمع آوری مالیه فقط نقدی و تحمیل مالیات جدید بر زمین و مواشی. این تدابیر آخری بر بارهای رعیت روستائی علاوه میشود، در حالیکه فرصت های بیشتری را برای مقامات فاسد میسر میسازد، به اینترتیب زمینه های ظهور اولین مخالفت های نظامی به مقابل حاکمیت امان الله در سال 1924 فراهم میگردد. این اغتشاش که به ابتکار قبایل پشتون آغاز میشود، تحت رهبری ملا های ولایت جنوبی و مناطق مجاور هند برتانوی میباشد. تمرکز قدرت گسترده در دست شاه، بدون هرگونه کنترل و توازن، در قانون اساسی 1923 نیز باعث قهر و خشم عناصری از نخبگان حکومتی در داخل پایتخت میشود که خواستار یک سلطنت مشروطه نسبتا با معنی بودند.

امان الله اغتشاش طولانی 14 ماهه را سرکوب و رهبران آنرا اعدام میکند. اما در حالیکه جنگ بر ضد شورشیان در حال پیشرفت بود، شاه امان الله لویه جرگه دیگری را فرا میخواند

تا تمام احکام تعرضی (خلاف اسلامی) در نظامنامه ها و قانون اساسی را بررسی، تجدید نظر و اصلاح کنند. پس از بحث های داغ در مورد جایگاه زن در جامعه و قیودات وضع شده بالای ازدواج و عروسی ها، پنج ماده قانون اساسی اصلاح میشود: سه ماده ارزش بیشتری بر حقوق سنی حنفی بر سایرین میدهد، در حالیکه دو ماده دیگر رعیت غیر مسلمان را از داشتن حقوق مساوی محروم میسازد. سنزل نوید، یکی از مورخین این دوران می نویسد که در پایان لویه جرگه 1925، امان الله به تمام تقاضا های ملاها تسلیم شده و برای تشکیل یک شورای هفت نفری علما موافقه میکند تا تمام قوانین آینده را بازبینی و تأیید کنند.

شاه امان الله تا نیمه سال های دهه 1920 قسمت اعظم شهرت اولیه داخلی و اعتبار بین المللی خود را بصورت موثر از دست داده؛ اداره او از فساد رنج برده و درهم و برهم میشود.<sup>6</sup> شاه مایوس و تلخکام، "ملاهای جاهل" را مسئول مشکلات خود دانسته و ملامت میکند. سفر طولانی شاه از طریق اروپا، اتحاد شوروی، هند، ترکیه و ایران در 1928 باعث عمق بیشتر شکاف در بین امان الله و نهاد های مذهبی میگردد. امان الله بهنگام بازگشت، از تحریف مذهب و بهره برداری توده ها توسط ملاها و خان های قبایل شکایت میکند. او یک حزب سیاسی جدید بنام فرقه استقلال و تجدد میسازد تا مانع "باورهای خرافاتی و بدعت گذاری شود که با اسلام تطابق ندارند، اما یک بخش باورهای عام مردم از طریق عادات و رسوم شده اند". بعدا امان الله فرمان های صادر میکند که مانع پوشیدن کلاه و لنگی سنتی مردان شده و در عوض مجبور اند از کالاهای سبک غربی در کابل استفاده کنند. او همچنان مناسبات پیر- مرید را ممنوع و فعالیت های علمای تربیه شده دیوبندی در کشور را مقید میسازد. تمام کارمندان مذهبی مجبور میشوند که امتحان داده و سند بدست آورند، تا در مقامات حکومتی و یا بحیث امام در مساجد کار کنند. این تدابیر، بطور قابل پیش بینی تعداد زیادی را به شمول یکتعداد پشتیبانان اولیه و وفادارش از او دور میسازد. یکتعداد ملاهای شرق کشور، شاه را کافر اعلام داشته و خواستار برکناری او از تخت میشوند. در نومبر 1928، اغتشاش مسلح در ناحیه سنوار در جوار مرز هند برتانوی آغاز میگردد. اما ملاهای جنگجوی قبایل پشتون شرقی یگانه گروه اغتشاشی در مقابل شاه نمی باشند. شورشیان تاجیک های کوهستان و کوهدامن در شمال کابل نیز با شعار جهاد بر ضد "شاه کافر" به شاه حمله ور میشوند.

### جهاد در مقابل "شاه کافر" و جنگ داخلی 1929

رهبر شورشی تاجیک پس از تسخیر کابل و کناره گیری اجباری شاه امان الله، لقب امیرحبيب الله را کمائی میکند. شخصیت های دربار پیشین، او را تاجگذاری نموده و برایش لقب خادم دین رسول الله را اعطا میکنند. مطابق گفته فیض محمد کاتب (یک مورخ طرفدار شاه مخلوع)، امیرحبيب الله دوم (کلکانی) و گروه "زدان و یاغیان" تاجیک او به احتمال زیاد در مقابل ظلم و ستم فراگیر اجتماعی و اقتصادی توسط مقامات حکومتی در محلات ایشان به مقاومت برخاستند. کاتب میگوید، توجیه مذهبی برای اغتشاش شاید به یکتعداد روحانیون فرصت طلب کابل بچسبد، کسانی که حبيب الله کلکانی را تحریک کرده باشند تا خود را از شر امان الله نجات دهند.

حاکم جدید تاجیک به پشتیبانی گزینه عامیانه شرع می پردازد که به سهولت قابل فهم برای دهقانان است، یعنی کسانی که عمیقاً متعهد به زندگی در پناه آن قوانین اسلامی بودند که بواسطه ملاهای محلی کم سواد آنها تبلیغ و تطبیق شده بودند. با آنهم اعتبار این ادعا ها که انگیزه شورشیان، مخالفت با اصلاحات متناقض با باورها و عملکردهای اسلامی بوده، قابل سوال

است، زیرا اکثریت وسیع مردم که در بخش های شمال، غرب، مرکز و جنوب غرب کشور زندگی میکردند، بصورت فعالانه با شورشیان مخالف شاه امان الله نه پیوستند.

مدعی تاجیک تخت امان الله، با وجود پشتیبانی اولیه اکثریت مردم غیرپشتون، نمی تواند قدرت خود را در قدم اول بخاطر حکومت غیرموثر، خود سرانه، مستبدانه و فاسد خویش مستحکم سازد. مهمتر از همه، حکومت او در جهت بدست آوردن شناخت دولت های خارجی ناکام مانده و نمیتواند عوایدی جمع آوری کند که منجر به پریشانی جدی اقتصاد شهری میشود. او با سمرچیان (جنگجویان مسلمان آسیای میانه ضد بلشویکها) را تشویق میکند که جهاد خویش در شمال را به مقابل اتحاد شوروی از سر گیرند و به این ترتیب مخالفت شوروی به مقابل حکومت خویش را فرا میخواند. حکومت بی نظم 9 ماهه امیرحبیب الله کلکانی و جنگ های داخلی وابسته به آن با پیروزی نادر خان (یکی از جنرالان ناراض شاه امان الله)، یک سیاستمدار هشیار و یکی از اقارب پدری نزدیک امان الله و سفیر او در فرانسه در نیمه سال های دهه 1920، به پایان میرسد. او با کمک های فوق العاده مالی و نظامی هند برتانوی، تطبیع و جلب همکاری حضرت شوربازار میتواند یک لشکر قبیلوی (ملیشه) از پشتون های سرحد در هر دو جانب مرز فراهم کرده، کابل را تسخیر نموده و آخرین سلطه پشتونی مصاحبان را مستقر سازد که از 1929 تا 1978 بر کشور حکومت میکنند.

### تلاش مقدس سازی دوباره دولت و قطب بندی قومی در زمان مصاحبان (1929 - 1978)

پس از تسخیر کابل، یک لویه جرگه (متشکل از بزرگان قبیلوی پشتون و شخصیت های مذهبی) نادرخان را بحیث شاه افغانستان اعلان میکند. نادرشاه (1929 - 1933) در جریان حکومت کوتاه خود بنیاد سلطنت مصاحبان را گذاشته، سیاست ها و عملکرد های اتحاد میکند که مسیر تاریخ افغانستان را برای چهار دهه آینده شکل میدهد. خانواده مصاحبان به علت سیاست ها و عملکردهای ماهرانه و دوگانه مذهبی در داخل و هم دوگانگی در ارایه مناسبات با هند برتانوی (حامی عمده خارجی آنها) به رعیت خویش، با چالش های کمی حکومت میکنند.

سیاست نادرشاه با عوامل زیر شکل میگیرد: جهتگیری ملیگرایی- نوگرایی معتدل خود او، میراث سیاست های اصلاحی امان الله، پیامد های ناگوار جنگ داخلی 1929 و فتنه های ابرقدرت های استعماری اروپائی همسایه.

نادرشاه بخاطر ماندن در قدرت بالای لشکر قبیلوی پشتون و نخبگان مذهبی سنتی اتکا میکند. اما تحکیم قدرت او تا اندازه زیادی نتیجه کمک ها و پشتیبانی تخنیکی برتانوی ها، فرانسوی ها و جرمن ها است که برایش امکان تنظیم یک ارتش، پولیس و ژاندرمری و ایجاد یک اداره متمرکز و موثر را فراهم میکند. او در محضر عام پیروزی خود را به "استعانت استثنائی خداوند متعال" و "قربانی های مردم افغانستان" اختصاص داده و با صراحت از اخذ هرگونه کمک از قدرتهای خارجی انکار میکند<sup>7</sup>. او برای مشروع سازی سلطه خود و نهادینه سازی امتیازات داده شده برای قبایل مرزی پشتون و نهاد های مذهبی سنتی (علماء، روحانیون، پیرها، فقیرها و غیره) که او را کمک کردند، بالای یکی از مهم ترین میراث های عصر امان الله یعنی حکومت مشروطه اتکا میکند.

نادرشاه برخلاف امان الله که تلاش میکند حکومت مشروطه را بحیث افزاری برای دگرگونی اجتماعی بکار گیرد، یک قانون اساسی جدید (1931) تصویب میکند تا وضع موجود را حفظ،

زمینه را برای اصلاحات تدریجی و نوآوری فراهم و پشتیبانان شهری امان الله را راضی سازد. ماده 9 قانون اساسی حقوق مساوی تمام رعیت را اعلام و مواد 27 - 70 شیوه را برای تشکیل یک پارلمان دو حجره بوجود میآورد که گفته میشود بر بنیاد اصول اسلامی شورا استوار است.<sup>8</sup> مواد 1 - 4 قانون اساسی او دین رسمی افغانستان و شاه او را اسلام سنی حنفی اعلام میدارد. اسلام یکبار دیگر در دست حاکم به وسیله برای تشویق متمرکز سازی دولت و کنترل بیشتر آن تبدیل میشود. او برای دلجوئی علمای سنتی و بخصوص روحانیون و مرید های آنها، جمعیت العلماء را میسازد که گفته میشود وظیفه آنها تطبیق تمام لوایح، قوانین و مقررات با شرع است. نادرشاه برای اولین بار چاپ قرآن در کابل را فرمان داده و تمام قیودات وضع شده توسط رژیم امان الله بالای ملاها و مولوی ها در آموزش یا استخدام حکومت را باطل میسازد. قانون اساسی امتیاز دیگری برای ملاها و پیرهای مرزی داده، تفوق فقه حنفی سنی را بحیث منبع کامل قوانین شرعی اعلام داشته، عدم تساوی مرد و زن و فرقه های سنی و شیعه را تأیید و بصورت شدیدی حقوق اقلیت های غیر مسلمان در کشور را محدود میسازد. نادرشاه همچنان تمام مکاتب دختران را مسدود و خانواده حضرت شوربازار (مجددی ها) را در کابینه و سایر مقامات عالی حکومتی مقرر میکند، کسیکه برای او پشتیبانی قبایل غلزی پشتون را فراهم و اکثریت اصلاحات شاه امان الله را باطل میسازد (بشمول لغو بیش از 60 نظامنامه او). موقف خاص قبایل پشتون سرحدات از طریق معافیت از مالیات و خدمات عسکری تضمین میگردد. تعداد زیاد خان های روستائی و شخصیت ها برای مهر و تاپه کردن در پارلمان دو حجره "انتخاب" یا انتساب می شوند تا رضائیت ایشان از تقسیم قدرت را حاصل کند، در حالیکه آنها برای مدت حد اقل هفت ماه در سال، زیر نظارت پولیس در کابل نگه داشته میشوند.

خانواده مصاحبان میتواند با این وسایل قانونی و اداری، نخبگان سنتی قبیلوی و مذهبی را در یک ساختار الیگارشی (وابسته به دولت) قفس نماید که هم ارتش و هم بوروکراسی (دیوان سالاری) را می چرخانند. با آنها تحکیم قدرت مصاحبان بدون چالش نمی باشد. نادرشاه با مخالفت های فعال نیروهای طرفدار امان الله مواجه میگردد، کسانیکه بخصوص با سیاست های گند اصلاحی و نوآوری او اعتراض داشتند و هم ملی گرایان پشتون به سرخورده که با سیاست دوگانه دوستی او با هند برتانوی اعتراض داشتند (در مقابل سیاست تعرضی برتانیه به مقابل پشتون های مرزی). آنچه خاصا هویدا است، قهر بالای عدم پشتیبانی از جنبش ضد استعماری اسلامی مسالمت آمیز خدائی خدمتگار که توسط خان عبدالغفار خان رهبری شده و بنام گاندی سرحد یاد میشود. مصاحبان همچنان با مقاومت های مسلحانه از پشتیبانان حبیب الله کلکانی شمال کابل، مردم ترکستان در افغانستان شمالی و مناطق مرزی جنوبی مواجه میگردد. اکثریت حوادث و تصادمات (قتل، اغتشاش و سبوتاژ) بصورت درست یا نادرست به نیروهای طرفدار امان الله نسبت داده میشود، بخصوص خانواده چرخ و طایفه یوسفزی قبیلۀ پشتون غلزی که پشتیبانان آنها قتل های زیادی را به مقابل خانواده مصاحبان انجام میدهند، بشمول قتل نادرشاه در 1933.

ظاهرشاه یگانه پسر نادرشاه به سن 19 سالگی بر تخت پدر می نشیند (1933 - 1973)، اما دو کاکای او (هاشم خان، 1933 - 1946 و شاه محمود، 1946 - 1953) و پسر کاکای بزرگ دیگر او (محمد داود، 1953 - 1963) قبل از اینکه ظاهرشاه بحیث شاه قدرت موثر را در 1963 بدست گیرد، کشور را بحیث صدراعظم می چرخانند. قتل نادرشاه در 1933 با یک دوره کشتار خونین بخصوص توسط هاشم خان به مقابل دشمنان فرضی رژیم همراه است. با تحکیم و عادی شدن قدرت مصاحبان، امنیت فریکی مردم بهبود مییابد، اما یک صحنه کشنده جدید ابهام، سویی ظن و بی اعتمادی حکومت بخصوص در جوامع اقوام غیرپشتون در مناطق



مرکزی، شمالی و غربی کشور برقرار می‌گردد. آموزش پیشرفته اسلامی به علت از بین رفتن مراکز شمالی آموزش اسلامی در بخارا و سمرقند توسط بلشویک های روسیه، به مدرسه های هند برتانوی محدود می‌گردد. تلاش های صاحبان برای ایجاد مدرسه ها در بعضی شهرهای مهم با پیروزی های بسیار محدودی همراه است، چون شاگردان به آموزش خود در حوزه های علمیه دیوبندی در هند مسلمان و شیعه ها در مشهد و قم ایران ادامه می‌دهند. آموزش عصری اولاً برای بچه ها، با متقاعد ساختن سنت گرایان برای تطابق اسلام با سیاست سلطه صاحبان در باره "نوآوری رهنمودی محدود" و کمک در تضمین وفاداری به پادشاه از طریق ایجاد و انکشاف یک احساس نشنلیزم افغانی (پشتونی) در بین جوانان آموزش دیده، احیا می‌شود.

در نیمه سالهای دهه 1930 تلاش ها برای اعمار یک اندیشه ملی افغانی با محور ترویج پشتو بحیث زبان رسمی افغانستان بوجود می‌آید، همانطور که هاشم خان می‌گفت، یعنی "کنار گذاشتن پارسی". پشتو تولنه ایجاد میشود تا زبان پشتو و فرهنگ پشتون را منحصراً چشمه اندیشه ملی "افغان" ترویج کند. تاکید بالای منشای آریائی (رایج در میان نازی های اروپا) اکثریت مردم افغانستان (پشتون، بلوچ، تاجیک، نورستانی و پامیری ها) و زبان و فرهنگ پشتون وسایلی بودند بخاطر توجیه وحدت پشتون های اطراف خط دیورند و بنیادی برای ظهور نشنلیزم (ملیگرایی) افغانی.

حاکمان صاحبان در باره نقش اسلام در سیاست های ملی با وجودیکه دمدی باقی میمانند، آنرا پایه وحدت ملی و حفظ استقلال ملی میدانند. همین دمدی بودن صاحبان در باره نقش اسلام در کنار ترس از واکنش های عناصر محافظه کار مسلمان در مقابل "ایزم" های غربی (مانند کمونیزم و کاپیتالیزم)، باعث خالی ماندن سیستم معارف رو به رشد افغانستان از اصول و ارزش های مشترک اسلامی یا جهت گیری اندیشوی، بغیر از نشنلیزم عظمت طلبانه و تنگنظرانه پشتون-محور، میشود.

سرانجام سیاست آموزشی صاحبان (عمدی یا غیر عمدی) برای آماده سازی افغان های مکتبی در پاسخ موثر به نفوذ چالش های اندیشوی (بخصوص مارکسیزم و مانویزم) ناکام میشود. با آنهم سیاست های آنها در ایجاد اتحاد در بین شخصیت های شاهی و روستائی سنتی محافظه کار (مذهبی و دنیوی) جهت نگهداری یک قیافه صلح و نظم روستائی تا سال های دهه 1970 پیروز بوده است. این توازن نسبی مرکز- اطراف با کمک های هنگفت اقتصادی ابرقدرت ها تحکیم بیشتر یافته و حکومت را بخاطر ضرورت جمع آوری عواید مستقیم از رعیت خود مستقل و حکومت را قادر میسازد تا بعضی خدمات اجتماعی برای آنها را تامین کند. کمک های خارجی در بخش نظامی نیز، برای اولین بار در تاریخ، یک بنیاد قدرت نظامی نسبتاً مطمئن برای حکومت را فراهم میکند.

درحقیقت، صدراعظم داود (1953 - 1963) با احساس امنیت نظامی، یک برنامه ملی ادغام و نوآوری را با اتخاذ یکتعداد برنامه های پنجساله انکشافی براه میاندازد. با وجودیکه اهداف اقتصادی و سیاسی این برنامه ها درک نشده بود، زیرساختار ارتباطات به مناطق بسیار دور کشور گسترش یافته و آموزش برای جوانان روستائی میسر میشود. فرمان او در باره آزادی زنان (برداشت حجاب) در سال 1959 با اغتشاش در شهر کندهار (شهر مذهبی جنبش طالبان در آینده) مواجه میشود، اما داود آنها را با نیروهای مسلح میکانیزه خویش بصورت خشنی سرکوب میکند. در زمان حکومت او سیکولریزم تقویه گردیده و بخش اسلامی نصاب درسی مکاتب بطور قابل توجهی کاهش مییابد. جاده های پیشرفته که باعث نفوذ اجناس تولیدی ارزان به اطراف (ولایات) میشود، منجر به تحریک نیازهای جدید و فقر روستائی بی سابقه

میگردد.<sup>9</sup> عزیمت برتانوی ها از هند و ایجاد دولت جدید پاکستان، این فرصت را برای داود میسر میسازد تا اعتبار خط دیورند بحیث یک مرز ملی را مورد مشاجره قرار دهد. او با جذب احساسات پشتون های ملیگرا در هر دو جانب مرز، یک مشاجره ماندگار بین المللی با پاکستان را بنام مسئله پشتونستان بوجود میآورد که منجر به مسدود شدن پُر هزینه مرز (1961 - 1963)، تصادفات نظامی و سرانجام استعفای او از مقام صدارت در سال 1963 می شود.

با دور شدن موقتی سردار محمد داود از عرصه سیاسی، ظاهرشاه از زیر سایه اقارب ارشد خود برآمده و با دودلی دموکراسی نو (1963-1973) را با یک قانون اساسی لیبرال در 1964 به تجربه میگیرد. قانون اساسی 1964 ظاهرا واکنشی به مقابل ورود جوانان آموزش دیده افغان در صحنه سیاسی بوده است. اما این جنبش دموکراسی نو مصادف با کمرنگ شدن جنگ سرد و کاهش هنگفت در کمک های خارجی (یک ستون اساسی اقتصاد سیاسی افغانستان) بوده است.

پس از تصویب قانون اساسی جدید و قوانین مطبوعاتی آزاد تر، یکتعداد جنبش های سیاسی دارای اندیشه های متفاوت بشمول یکتعداد گروه های کمونیست (مانند کمونیست های خلق- پرچم طرفدار شوروی)، به نشرات و تحریکات ضد حکومتی در داخل دانشگاه ها و مکاتب، بخصوص در کابل و شهر های عمده، آغاز می کنند. جنبش اسلامی جوانان مسلمان با الهام از چند پروفیسور شرعیات در دانشگاه کابل که در دانشگاه الازهر تحصیل کرده و با اخوان المسلمین مصر آشنا بودند<sup>10</sup>، در مخالفت با گروه های کمونیست به ظهور میرسند. در تصادفات خونین در بین این دو اردوگاه اندیشوی رقیب که قویا مخالف حکومت صاحبان بودند، حکومت تصمیم میگیرد که جنبش جوانان مسلمان را بطرز وحشیانه سرکوب کند. جوانان مسلمان مبلغ دستیابی به دگرگونی انقلابی جامعه، فرهنگ، سیاست و اقتصاد پس از گرفتن قدرت دولتی میباشند. در اوایل سال های دهه 1970 این مبارزات اندیشوی، نسلی و روستائی- شهری تمام نهاد های حکومتی را مصروف میسازد: نظامی، مکاتب، کارخانه ها و حتی کابینه. شاگردان مارکسیست و مسلمان بصورت یکسان، جنگ خود را به کوچه ها کشانیده و ظاهرشاه صدراعظم های خود را به سرعت تبدیل میکند تا آنها را آرام سازد، اما بیفایده است. نارضائیتی سیاسی بتدریج از کنترل خارج گردیده و شرایط اقتصادی به علت خشک سالی های شدید 1970 - 1971 در منطقه، بد تر میشود. لذا در 17 جولای 1973 سردار محمد داود، صدراعظم اسبق و عضو خانواده شاهی به کمک بخش پرچم حزب کمونیست، یک کودتای غیرخونین درباری به مقابل ظاهرشاه را به راه انداخته، سلطنت را ساقط ساخته و خود را رئیس جمهور جمهوری افغانستان اعلان میکند.

داود بحیث رهبر انقلاب در اولین بیانیه رادیویی خود پس از کودتا، تاکید میکند که سیستم جدید جمهوری بیشتر "مناسب روحیه حقیقی اسلام" بوده، اصلاحات اساسی و یک "دموکراسی حقیقی" برای خدمت به نیاز های اکثریت را وعده میدهد. برگشت داود به قدرت در اوایل مورد استقبال قرار میگیرد، به استثنای جنبش جوانان مسلمان و افراد مسلمان مشربی که از اتحاد او با پرچمی های کمونیست مضطرب بودند. داود و ملتزمین او در جریان حکومت 5 ساله، سیاست مداران مشهور و ملیگرا را از بین برده و حمله شریرانه را در سال 1975 بر ضد جوانان مسلمان شورشی و سایر افراد و گره های اسلامی به راه میاندازد. مخالفت با رژیم داود تنها در بین جوانان مسلمان باقی نمی ماند. انتظارات متناقض در باره خصلت رژیم جمهوری جدید بزودی در بین افسران جوان نظامی چپ که کودتای را به راه می اندازند و محرم اسبق رهبر بودند، رونما می شود. گزارش داده میشود که داود در جریان آخرین بازدید رسمی خود در مسکو، میزبان خود یعنی منشی عمومی (لیونید بریژنیف) را در جریان یک

گفتگوی داغ، قهر میسازد. کمی پس از آن، در 27 اپریل 1978 کمونیست های متحد قبلی او با کمک و رهنمائی اتحاد شوروی سابق یک کودتای خونین نظامی را به راه انداخته، داود و تعداد زیاد خانواده او را به قتل رسانیده و به اینترتیب به حاکمیت تقریباً 5 دهه مصاحبان نقطه پایان میگذارند. کودتای خونین نظامی توسط کمونیست های خلق- پرچم (حزب دموکراتیک خلق افغانستان) به راه انداخته شده و کشور را در مگاک جنگ های نیابتی برای دهه های دیگر غرق میسازد که باعث ظهور طالبان و تروریست های القاعده و مداخله نظامی امریکا- ایساف به تعقیب حمله بر ضد امریکا در 11 سپتمبر 2001 میگردد.

### انقلاب مارکسیستی، مداخله شوروی، واکنش اسلام گرایان و جهانی شدن جهاد

سرنگونی سلطنت نفرت انگیز مصاحبان توسط حزب دموکراتیک توانست یک مقدار مشروعیتی برای آنها فراهم سازد. اما فعالیت های قبلی و لفاظی های ایشان در مورد "انقلاب کبیر اکتوبر 1917 روسیه" و دوستی با اتحاد شوروی بزودی باعث ظهور روز افزون مخالفین مسلح در یکتعداد مناطق شهری و روستائی کشور میشود. حملات مسلحانه غیرهمآهنگ و اولیه بر ضد رژیم حزب دموکراتیک مشابه جهاد های قبلی ضد حکومتی بود. بصورت قابل پیش بینی، رژیم حزب دموکراتیک نیز "دفاع از دستاوردهای انقلاب" را جهاد به مقابل دشمنان خویش یا "نوکران امپریالیست" و مرتجعین می نامید.

در طول چند ماه پس از گرفتن قدرت، هردو جناح حزب دموکراتیک (خلق و پرچم) که با فشار مسکو مجبور به همکاری در اجرای کودتا شده بودند، درگیر یک مبارزه کشنده قدرت با همدیگر میشوند. جنایات رژیم افزایش یافته و مخالفت در سراسر کشور گسترش مییابد. با ترس از زوال رژیم حزب دموکراتیک، ارتش سرخ شوروی در دسمبر 1979 به پشتیبانی از جناح پرچم وارد افغانستان میشود. اما مداخله مستقیم نظامی شوروی، این جنگ داخلی را به زودی به جهاد جهانی به مقابل کمونیست های افغان و شوروی سابق تغییر داده و افغانستان به عرصه جدید "جنگ نیابتی کوچک" در جنگ سرد مبدل میگردد.

تسخیر قدرت دولتی توسط حزب دموکراتیک باعث گسست بی سابقه در بین قدرت دولت و اسلام در افغانستان میشود. برای اولین بار در خاطره تاریخ، حکومت جدید "انقلابی" در افغانستان، حفاظت از اسلام (شرع) یا دفاع از دین را وظیفه اولی یا بنیاد مشروعیت خود، اعلان نمی کند. برخلاف، حزب دموکراتیک توسط اکثریت افغان ها بحیث یکی از اقمار شوروی (یک قدرت استعماری بیدین روسی- مشرب که دولت های اسلامی در بخارا، خیوه و قوقند را از بین برده و آنها را داخل شوروی میسازد) و دشمن اسلام و افغانستان شناخته میشود. لذا جهاد مسلح مردمی به مقابل رژیم حزب دموکراتیک، حامیان شوروی آن و در مخالفت با سیاست های ضد اسلامی آنها برانگیخته میشود. اندازه، مقیاس و رهبری جهاد مسلحانه نیز بازتاب دینامیک (پویائی) متغیر سیاسی و ظهور مناسبات جدید ساختاری در بین مرکز و اطراف در افغانستان و ماورای آن میشود.

رژیم حزب دموکراتیک پس از گرفتن قدرت، بصورت فوری به دستگیری هزاران عضو مظنون جوانان مسلمان (مخالف دراز مدت آنها در دانشگاه ها و تظاهرات خیابانی در جریان سال های دهه 1960 و 1970) و اعضای مشهور و محترم خانواده های روحانی و افراد وارسته در سراسر کشور، زندانی نمودن و شکنجه آنها بحیث دشمنان بالقوه انقلاب آغاز میکند. جوانان تعلیم یافته اسلامی مشرب در این فضای ترس و بی امنیتی مقام های حکومتی را ترک کرده و به خانه بر میگرددند تا روستاها و وادی های خود را با گرفتن سلاح به مقابل

رژیم کمونیست تنظیم و دفاع کنند. با بدتر شدن امنیت، کتله های بزرگ خانواده های شهری و روستائی با ترس از زندگی خویش با پای پیاده فرار کرده و در کشورهای همسایه پاکستان و ایران پناهنده میشوند. در این زمان یکتعداد رهبران جنبش جوانان مسلمان مانند برهان الدین ربانی، گلبدین حکمتیار و احمد شاه مسعود که در دوره داود (1973 - 1978) از کشور رانده شده بودند، در تبعید در پشاور پاکستان زندگی می کردند. احمد شاه مسعود به خانه خود در وادی پنجشیر بر میگردد تا مقاومت را تنظیم کند، سایرین نیز در پشاور و کویته پاکستان یا مشهد ایران در پشتیبانی مقاومت، به تنظیم مهاجرین (جنگجویان پناهنده) میپردازند.

مداخله نظامی شوروی برای نجات رژیم کمونیست افغان، باعث انکشاف عمده در جنبش های مقاومت افغانستان میشود. این موضوع برای جنبش بسیار ضعیف جوانان مسلمان در شهرها که از پشتیبانی ناچیز یا صفر دهقانان برخوردار بودند، نیروی جدیدی برای زندگی سیاسی آنها می بخشد. آنها در عدم موجودیت رهبری فکر بومی، به اندیشه های وارداتی اسلامی از اخوان المسلمین و جماعت اسلامی مودودی در پاکستان تکیه میکنند. این گردانندگان اندیشه های اسلامی غالباً در اختلاف قرار داشته و درزهای آشکاری به امتداد خطوط قومی، زبانی و قبیله ای در بین ایشان وجود دارد. لذا تنظیم جوانان مسلمان نیز مانند حزب دموکراتیک کمونیست، متلاشی گردیده و بار دیگر در مرزهای پاکستان و ایران در قالب جمعیت اسلامی (تحت رهبری برهان الدین ربانی، یک تاجیک از ولایت شمالشرقی بدخشان) و حزب اسلامی (تحت رهبری گلبدین حکمتیار، یک ناقل پشتون از ولایت کندز در شمال) تنظیم میشوند<sup>11</sup>. بر علاوه، روسای بعضی خانواده های روحانی، گروه های مقاومت جداگانه خود را تنظیم میکنند. در مجموع، هفت تنظیم جهادی توسط جنرال ضیاالحق و استخبارات پاکستان (آی ایس آی) به رسمیت شناخته شده و اجازه مییابند که در خارج پشاور کار کنند. تمام آنها سنی بوده و به استثنای جمعیت اسلامی، توسط پشتون ها یا روحانیون (پیرهای میراثی) آنها رهبری میشوند. در عین زمان بیش از یک درجن گروه شیعه در ایران و افغانستان مرکزی شروع به عملیات میکنند. این گروه های جهادی به دو جناح تقسیم میشوند: از یکطرف انقلابیون اسلامی یا "بنیاد گرایان" که خواهان گرفتن قدرت دولتی و ایجاد یک حکومت اسلامی مبهم بودند؛ از طرف دیگر گروه های سنتی/معتدل طرفدار غرب که برای دفاع اسلام، آزادی افغانستان و اعاده سلطنت (پادشاه) می جنگیدند. چنین صف بندی ها نشان دهنده شکاف های عمیق سیاسی، جناحی، قبیله ای، منطوقی و قومی- زبانی بوده که در زمان پادشاه تشدید شده و حالا توسط حامیان متعدد دور و نزدیک، مسلمان و غیرمسلمان خارجی تشویق میشود.

افزود برآن، هجوم شوروی بر افغانستان فرصت جدیدی برای امریکائی ها و اروپائی ها میسر میسازد تا با همکاری دولت های مسلمان امارات خلیج در خلیج (امارات متحده و عربستان سعودی) و مصر، کمک های پوشیده هنگفت نظامی و اقتصادی را به مجاهدین افغان سرازیر کنند تا با دشمن مشترک آنها یعنی اتحاد شوروی، بجنگند. جریان پول و اسلحه سی آی ای (قرار گزارش، هر دالر آن با دالر سعودی جبران میشود) توسط آی ایس آی پاکستان مدیریت میگردد. با رسیدن پشتیبانی بزرگ مالی و تخنیکی، مجاهدین به زودی کنترل جهاد خویش را برای حامیان خارجی خود واگذار میکنند. پاکستان و ایران که میزبان بیش از 5 ملیون مهاجر میشوند، به تحمیل قیودات و کنترل بالای گروه های جهادی مقاومت افغانستان شروع میکنند. حکومت های خارجی و بخصوص جنرال ضیا پاکستان، به سخنگویی مجاهدین تبدیل شده<sup>12</sup> و آی ایس آی تصمیم میگیرد که کدام تنظیم جهادی چقدر پول و سلاح اخذ کند و اجازه عملیات در داخل افغانستان یابد. در نتیجه، چیزیکه بنام جهاد مردم محلی و خالصا بومی افغانستان آغاز شده بود، بتدریج به جنگ نیابتی تغیر شکل میدهد که توسط پاکستان و دستیابی به اهداف پاکستان مدیریت میگردد. گفتمان عمیقاً افغانی جهاد، مانند حاکمیت دوره عبدالرحمن

در یکصد سال پیش، یکبار دیگر در اختیار بازیگران دولتی (این بار، حکومت های خارجی) قرار می گیرد.

مبارزه اسلامی و ملی مردم افغانستان به مقابل رژیم حزب دموکراتیک کمونیست و حامیان شوروی آن به جهاد فراملی و جهانی تغییر شکل میدهد. در حالیکه مقصد اولیه جهاد، جنگ به مقابل کمونیسم در افغانستان است، بزودی برضد تمام بی دینان (کافران) گسترش مییابد. گفتمان جهاد بنام مقاومت ضد- شوروی در داخل افغانستان و در بین کمپ های مهاجرین در پاکستان و ایران مستولی میگردد. نشرات زیاد احزاب جهادی در مورد فضایل جهاد مسلح و مسئولیت مسلمانان جهان در پشتیبانی مجاهدین، مورد تمجید قرار می گیرد. مجاهدین به گشایش مکاتب در کمپ های مهاجرین در پاکستان و در بعضی مناطق آزاد شده در داخل افغانستان اقدام میکنند. تعداد زیاد مدرسه های دارای کارکنان غیرکافی برای اطفال مهاجرین افغان در ولایت شمالغرب صوبه سرحد (که در این اواخر بنام خیبر پختونخواه نامیده شده) پاکستان گشایش مییابد که توسط افراد یا گروه های از عربستان سعودی و سایر دولت های خلیج پشتیبانی مالی میگردد. این مدرسه ها به مراکز تربیوی برای مقاومت افغانستان و ماشین چوچه کشی برای تولید طالبان در نیمه سال های دهه 1990 تبدیل میگردد. تعداد زیاد موسسات کمک های امریکائی برای انکشاف بین المللی به نوشتن و چاپ کتاب های جدید درسی و تمجید فضایل جهاد حتی در کتاب های ریاضی، برای مکاتب افغانی (هم در داخل کشور و هم در کمپ های مهاجرین) می پردازند.

امریکا تحت زعامت ریگن، افغانستان را با موشک های ضد هوایما تامین کرده و مجاهدین در رسانه های بین المللی بحیث "جنگجویان مقدس" و "رزمندگان آزادی" توصیف میگردند. افراد مسلمان و سازمان های اسلامی در سراسر جهان تشویق و دعوت میشوند تا در جنگ به مقابل شوروی در افغانستان بپیوندند. عبدالله عزام و اعظ و رهبر مقاومت مشهور اردنی- فلسطینی به این دعوت لبیک گفته و "مکتب خدمات" برای استخدام جوانان مسلمان از شرق میانه، امریکا و اروپا برای جهاد در افغانستان را تاسیس میکند. اسامه بن لادن، فعال ثروتمند سعودی، به ایجاد بیت الانصار (خانه کمک کنندگان) در پشاور میپردازد که هدف آن کمک به جهادی های فراملی است. بعدا عزام و بن لادن داخل افغانستان میشوند تا بجنگند. عزام بعلاوه، مقالات الهام بخش و تحریک انگیزی به نشر رسانیده و از سایرین دعوت میکند تا دفاتر دیگری برای پشتیبانی رزمندگان عرب در داخل افغانستان، در پشاور ایجاد کنند<sup>13</sup>.

از نگاه اندیشه، دهه جهاد در سالهای دهه 1980 یکبار دیگر تعهد محافظه کارانه فراگیر به اسلام را در بین میلیون ها مهاجر افغان و توده های روستائی، بخصوص در کمربند پشتونی جنوب به امتداد مرزهای پاکستان تصدیق میکند. این موضوع، همچنان ملیگرائی اسلامی در مخالفت با یک دشمن اثبات شده و نفرت انگیز رژیم حزب دموکراتیک و حامیان شوروی آنها را زنده و مستحکم میسازد. آنچه بسیار مهم است، مقاومت اعلان شده بنام جهاد باعث میشود تا یکتعداد رهبران مذهبی قدرت و شهرت از دست داده خود را دوباره بدست آورند. مذهب تا اتحاد های شکننده در بین سنتگرایان و اسلام گرایان میتواند سرش عمومی و زبان گفتمان برای این مردم و گروههای سیاسی ناجور را فراهم سازد. مبارزه آنها بصورت دستجمعی به جنگ برضد بی خدائی و کافری نگرسته میشود.

گروههای مقاومت محلی دارای ساختار افقی که بر بنیاد اتحاد های اجتماعی استوار بوده و بصورت سست با مراکز متعدد قدرت و ثروت جهادی پشاور- محور وصل بودند، از خود مختاری قابل ملاحظه در محیط یک دولت ناکام برخوردار میباشند. این ساختارهای فرماندهی

محلی سرانجام به بزرگترین قوت جنبش جهادی افغانی پیروزمند بر ضد شوروی تبدیل میگردند. تنظیم های محلی شدیداً شخصی، مشارکتی و وابسته بودند. روحانیون محلی مورد اعتماد در همکاری با فرماندهان جهادی، مناقشات محلی را بر بنیاد تفاهم محلی و تطبیق شرع و عادت حل و فصل میکردند. آنها همچنان امنیت را تامین و خدمات حداقل عامه (صحت، آموزش، زراعت و غیره) را غالباً به کمک سازمانهای غیرحکومتی بین المللی اسلامی و غیر اسلامی فراهم میکردند، درحالیکه مناطق خود را در مقابل رژیم و احزاب جهادی رقیب محافظت می نمودند.

این سلول های محلی جهاد در سطوح منطقوی و ملی بطور عمودی با شبکه های سست، مجرد، اندیشوی و نسبتاً سلسله مراتبی و غیرشخصی با تراکم اجتماعی بسیار کم وصل بودند. در محیط غیرمتجانس قومی-زبانی و سیاسی افغانستان سال های دهه 1980، این ساختارها موثریت نسبی خود در جریان مقاومت را به اثبات رسانیدند، اما این ساختارهای عمودی شکننده و رهبران متمرد آنها پس از شکست دشمن مشترک، سرانجام فاجعه بار ثابت شدند.

لفاظی های احزاب اسلامی و انقلابی مجاهدین نیز با در نظر داشت منافع حامیان خارجی آنها و گفتمان های متغییر جهاد فراملی و جهانی متأثر میگردد. مهمترین آنها ظهور "بنیاد گرایی جدید" جنگجویان جهادی سلفی- وهابی عرب در افغانستان با خصوصیات احساس ضد شیعه و مخالفت با صوفی ایزم و ستایش زیارتگاه ها همراه بوده و جهاد بر ضد تمام اشکال کفر (نه تنها کمونیزم) را دفاع و طرفداری میکند. دورنمای پیروزی مطمئن نظامی با خروج کامل سربازان شوروی در 1989 باعث افزایش تصور ایجاد یک حکومت اسلامی بر بنیاد عدالت مساوات در افغانستان پسا- کمونیزم در بین مردم افغانستان میشود. توقعات مسلمانان سراسر جهان که جهاد افغانستان را پشتیبانی کرده بودند، نیز افزایش مییابد. پس از اینکه ارتش سرخ شوروی شکست خورده و خوار میگردد، اتحاد شوروی نیز کمی پس از آن فرو پاشیده و باعث سقوط رژیم دست نشاندۀ آنها در کابل میشود.

### بازی های "کارت اسلامی" پسا- جهادی: از "جنگ مقدس" تا وحشت طالبان و القاعده

جهادی های افغان با پیروزی بر ارتش سرخ متیقین به پیروزی در مقابل تمام قدرت های نظامی غیرقابل باور میشوند. اما این پیروزی نظامی شادی انگیز به زودی به یک ناکامی سیاسی غم انگیز با پیامد های جدی برای افغانستان، منطقه و جهان تبدیل میگردد. دلایل این ناکامی، پیچیده و متعدد است. در اینجا بالای مسایل کلیدی زیر تماس میگیریم: چرا و چگونه مجاهدین افغان کشتش خود در بین کتله های افغان را بزودی پس از پیروزی خویش از دست میدهند؟ چطور و چرا مجاهدین افغان و اندیشه اسلامی آنها برای بازی توسط حامیان رقیب منطقوی و دور در یک "بازی بزرگ" جدید بسادگی به یک "کارت اسلامی" تبدیل میگردد؟ سرانجام، پیامد های این "بازی های" خطرناک توسط "دوستان" مجاهدین، برای اسلام در قدرت و مردم افغانستان، منطقه و جهان چه بوده و میباشد؟ من استدلال میکنم این بازی های کارت اسلامی بی پروا و جنجالزای پسا- جهادی توسط حامیان قبلی جهاد ضد- شوروی در افغانستان در جریان سال های دهه 1980، با تولید و رها کردن طالبان وحشی و تروریست های القاعده، نه تنها نقش سازنده اسلام در قدرت در افغانستان را خدشه دار میسازد، بلکه فاجعه عظیمی را برای مردم جنگ زده افغانستان، جامعه بین المللی و بخصوص اروپا و امریکا نیز به میان میآورد.

کمی پس از سقوط رژیم کمونیست دکتور نجیب الله در اپریل 1992 به دست احمد شاه مسعود (فرمانده مشهور جهادی تاجیک)، یک حکومت جدید انتقالی مجاهدین بنام "جمهوری اسلامی افغانستان" در راولپندی پاکستان ساخته میشود. اما در جریان چند هفته، اوضاع کابل به کمک قدرت های خارجی (پاکستان، عربستان سعودی و امریکا از یکجانب و ایران، هند، روسیه و چین از جانب دیگر) به جنگ های تلخ بین القومی و جناحی تبدیل میشود. منافع این دو اردوگاه رقیب و نیابتی های افغان آنها (که ترکیب آنها در جریان سالهای دهه 1990 بسرعت تغیر میکند)، باعث کنار گذاشتن و یا فراموشی کامل منافع مسلمانان عادی افغانستان میگردد.

پاکستان اولاً با استفاده از یکتعداد اسلامگرایانی که در پاکستان پناهگزیین بودند، "کارت اسلامی" را به مقابل رژیم جمهوری داود (1973 - 1978) و به گونه بسیار پُریهاهو به مقابل حکومت حزب دموکراتیک بازی میکند تا از نشنلیم پشتون در مدیریت جهاد افغان در جریان سال های دهه 1980 بکاهد. هیئت مدیره ای ایس آی پاکستان نیز گروه های اسلامگرای پشتون سنی و بخصوص حزب اسلامی گلب الدین حکمتیار را ترجیح میدهد. درواقعیت، پاکستان حکمتیار و حزب او را آراسته میسازد تا پس از سقوط کمونیست ها برتخت قدرت کابل بنشیند. پشتیبانی پاکستان از پشتون ها پنج دلیل دارد: 1. راضی نگه داشتن مردم پشتون خود که حضور گسترده در ارتش و نیروهای امنیتی پاکستان و هموائی با پشتون های افغانستان دارند؛ 2. غلبه بر مناقشه خط دیورند با تکیه بر آرمان های اخوت اسلامی و شعار تکراری اسلام گرایان که "اسلام مرز نمی شناسد"<sup>14</sup>؛ 3. به عهده گرفتن نقش "برادر بزرگ" برای حکومت پشتون- رهبر در کابل و ماموریت اصلی باز سازی و انکشاف افغانستان پس از جنگ که پاکستان توقع داشت جامعه بین المللی هزینه آنرا سودمندانه می پردازد؛ 4. دسترسی آزاد و سهل برای تجارت و سرمایه گذاری به جمهوری های جدید و مستقل آسیای میانه؛ 5. دستیابی به "عمق استراتژیک" در صورت یک جنگ هستوی با هند.

سعودی ها از سیاست پاکستانی ها پشتیبانی میکنند، زیرا چنین می پندارند که گروههای سنی پشتون توان آنرا دارند که قدرت شیعه های هزاره و نفوذ ایرانیان در کشور را محدود سازند. پشتیبانی امریکا به این مقصد بود تا از تبدیل ایران به یک مسیر متناوب برای انتقال نفت و گاز بحیره کسپین و آسیای میانه جلوگیری شود. لذا قدرتمند سازی پشتون ها در افغانستان نشان دهنده تقارب نزدیک منافع پاکستان، عربستان سعودی و امریکا است. ای ایس آی بخاطر تسریع تحقق اهداف جمعی و ستراتژیک خویش در افغانستان پسا- کمونیست، خواهان پیروزی نظامی بیدرنگ حزب اسلامی پس از خروج ارتش شوروی بالای رژیم نجیب الله بود. اما با وجود تلاش های هماهنگ ای ایس آی و حزب اسلامی حکمتیار در جریان چهار سال (1988 - 1992) پس از خروج ارتش سرخ، چنین پیروزی قاطع نظامی میسر نمی شود.

احمد شاه مسعود فرمانده جمعیت اسلامی و تاجیک در اتحاد با رشید دوستم، رهبر ملیشه ازبیک از افغانستان شمالی، به گمان اغلب در اثر تشویق و پشتیبانی ایران و هند در اپریل 1992 میتوانند از این تصمیم پاکستانی ها، سعودی ها و امریکائی ها جلوگیری کنند. ایران نیز در اتحاد احزاب جهادی هزاره بنام حزب وحدت زیر رهبری علی مزاری نقش عمده داشته و این انکشاف باعث تشویش پاکستانی ها و سعودیها میگردد. آنها با ترسیدن از نفوذ شیعیان ایران بالای رژیم کابل از شمولیت احزاب شیعه در حکومت انتقالی مجاهدین ممانعت میکنند که قدرت کابل را به دست بگیرد. با وجود پیروزی در دور نگه داشتن هزاره های شیعه از حکومت انتقالی مجاهدین، هر سه قدرت خارجی از اینکه حکمتیار بعوض رئیس دولت، بحیث صدراعظم تعیین شده، ناخوش میباشند. حکمتیار با تشویق متحدین خارجی خویش، کابل را از قرارگاه خود در دامنه های جنوبی شهر برای دو سال (1992 - 1994) موشک باران میکند.

او با آغاز جنگ های نیابتی کشنده و بیرحم و اتحاد های کاملاً غیرقابل باور جناحی در بین پشتون ها و غیرپشتون ها (تاجیک ها، ازبیک ها و هزاره ها) و سنی ها و شیعه ها (امامی ها و اسماعیلی ها) قسمت اعظم شهر کابل را به ویرانه مبدل می سازد.

در نبود یک قدرت مرکزی در کابل، کشور به واحد های منطوقی خود مختار بر بنیاد درزهای قومی- جناحی و قبیله‌ای تقسیم شده و توسط افراد یا شورا های قدرتمند<sup>15</sup> اداره میشود. تمام احزاب بر سر کابل می جنگند. کندهار و ولایات جنوبغربی پشتون نشین درانی در هرج و مرج و بی قانونی کامل قرار دارد.

لذا ظهور طالبان در کندهار یک پدیده شگفت انگیز نیست. توانائی ملا عمر و پیروانش در ایجاد نظم در منطقه مورد پسند و خوشحالی مردم میشود. پاکستان با ناخشنودی از پشتیبانی حکمتیار از صدام حسین در جریان جنگ خلیج و کارائی ضعیف او در میدان جنگ کابل، به جنبش ملا عمر و طالبان او می چسبید. حکومت انتقالی مجاهدین مصروف جنگ نیابتی بر سر کنترل کابل بوده و نمیتواند هیچیک از وعده های اسلامگرائی خویش برای مردم متوقع را ارایه کند. جنگ های داخلی و رفتار تخریبی متقابل، مردم را مجبور میسازد که یکبار دیگر بالای جوامع محلی وفادار و مورد اعتماد خود بخاطر دفاع در مقابل خشونت روز افزون حکومت یا کسانی که خواهان کنترل دولت بودند، اتکا کنند. مسافرت و تجارت در امتداد جاده ها نا امن گردیده و تاجران بطور مداوم مواجه به باجدهی توسط تفنگداران مالیه گیر می شوند. ملا عمر و طالبان جاده ها در مناطق زیر کنترل خود را پاک کرده و وعده میدهند که قانون و نظم را با تطبیق شرع تامین می کنند. آنها تعهد می کنند که درک سنتی اسلام را یکجا با عناصری از ارزش های افتخاری پشتون ها (پشتونوالی) عملی می نمایند. با در نظر داشت شهرت اولیه ملا عمر در بین پشتون های محلی، جنبش طالبان او بسرعت توسط بینظیر بوتوی پاکستان تأیید و توسط عربستان سعودی مورد حرمت قرار میگیرد. پلایش اندیشوی طالبان و استخدام آنها به جمعیت العلمای پاکستان زیر رهبری مولانا سمیع الحق سپرده میشود که منزلت پدر معنوی جنبش طالبان را کمائی میکند. جنگجویان طالبان از حوزه های علمیة پاکستانی استخدام میشوند که توسط جمعیت العلماء اداره میشوند. این حوزه های علمیة در امتداد مرزها قرار داشته و یکی از مراکز عمده تربیوی برای جهاد به مقابل شوروی در سالهای دهه 1980 بوده که شاگردان آنها مهاجرین (پشتون) افغان بودند. در صف آنها بعلاوه، واحد های عرب- افغان های قرار داشتند که به اسامه بن لادن و ایمان الظواهری و سازمان تروریستی جدید التاسیس القاعده پیوسته بودند. افزود برآن، برای یکتعداد جهادی های منطوقی و بین المللی از کشمیر، جمهوری های آسیای میانه و سایر سرزمین های اسلامی، پناگاه مطمئن و مراکز تربیوی در ساحات زیر کنترل تروریست های طالبان در داخل افغانستان فراهم میشود.

مطابق یک گزارش بی بی سی در مصاحبه با بینظیر بوتو در 14 اکتوبر 1996، سعودی ها تادیه کننده پول و امریکا و برتانیة تامین کننده سلاح های است که طالبان به کمک آن در سپتمبر همان سال بالای کابل هجوم برده و حکومت ربانی- مسعود را به شمال کشور میرانند. یک سال پس در 1997، طالبان به کمک آی ایس آی و در اتحاد با عبدالملک، یکی از جنرال های عبدالرشید دوستم مزارشریف را تسخیر کرده و دوستم را تبعید می کنند. این اتحاد طالبان با عبدالملک پس از پیروزی آنها بزودی از هم گسیخته و نیروهای عبدالملک در همکاری با هزاره ها، جنگجویان طالب را بهنگام عقب نشینی از مزارشریف سلاخی میکنند. پیروزی اولیه طالبان در تسخیر مزارشریف، مهم ترین مرکز شهری در شمال، باعث شناخت رسمی حکومت طالبان توسط پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی میشود. آنها بخاطر



اتحاد دوباره افغانستان در زیر زعامت پشتون ها، پیام شادمانی تبریگی از ظاهر شاه (شاه قبلی تبعیدی) دریافت میکنند. از این زمان بعد، جنگ انتقام جویانه طالبان به مقابل غیرپشتون ها در شمال و مرکز افغانستان (بخصوص بمقابل ازبیک ها و هزاره ها) تا پایان حاکمیت آنها در 2001 سخت ناگوار و کشنده بوده است. طالبان در تلاش های وحشیانه خویش بخاطر اشغال مناطق شمالی و مرکزی افغانستان به مقاومت سختی در محلات مواجه میشوند. ایران، هند و جمهوری های آسیای میانه و هم روسیه و چین از طالبانی گردیدن منطقه ترسیده و به شدت به تهیه سلاح و مهمات به اتحاد جدید تشکیل شمال تاجیک ها، ازبیک ها و هزاره ها برای دفاع از مناطق ایشان اقدام میکنند. جوامع زیاد پشتونی در مناطق مختلف افغانستان شمالی پشتیبان طالبان قبایل جنوبی خویش گردیده و بحیث پناگاه امن و قرارگاه طالبان در جنگ آنها برای مطیع سازی باشندگان محلی غیرپشتون خدمت میکنند. این جنگ خونین منجر به بزرگترین قتل عام هزاره ها توسط طالبان در افغانستان مرکزی میشود. نابودی و تبعید ازبیک ها از شمال یاد آور عصر امیر آهنین (عبدالرحمن خان) در سده نهم است.

مقاومت غیرپشتون ها اساسا بواسطه عدم تمایل برای بازگشت به سلطه پشتون ها تغذیه میشود، سلطه که این بار با تحمیل اندیشه نفرت انگیز و خشن طالبانیزم توجیه می گردد، همانطور که عبدالرحمن یک سده قبل، حاکمیت خود را با استفاده از "دفاع اسلام" توجیه میکند. عناصر مهم این عقیده، تفسیر سختگیرانه شرع، تحمیل مجازات حدود، قیودات شدید آموزش زنان و حقوق آنها برای کار، محدودیت آزادی های مدنی، نظارت اخلاقیات عامه و منع موسیقی، تلویزیون، ویدیوتیپ و بازی ها میباشد. با تقرر ملامحمد عمر بحیث امیرالمومنین توسط یک مجمع بزرگ ملاهای پشتون در کندهار، عمر به یک قدرت عالی تبدیل شده و سخن او در تمام موارد، حرف آخری است. با حلول دوباره سیاست های مقدس سازی دولت امیر عبدالرحمن خان یک سده قبل، افغانستان به یک حلقه کامل در کاربرد افزاری اسلام توسط قدرت دولتی تبدیل میگردد. این عناصر طالبانیزم بحیث بنیادگرایی جدید با افزایش اعمال ضد- شیعه و ضد- صوفی مردم محل و هم مخالفت با غرب و نوگرایی تکمیل میشود، طوریکه توسط اتحاد های جهادی های جدید بین المللی آنها و سازمان تروریستی القاعده به رهبری بن لادن، دفاع و طرفداری میشود. اثرات تقویه عقیده طالبان توسط پولیس ظالم آنها (امر به معروف و نهی از منکر) همه روزه، بخصوص در کابل و اکثریت مناطق شمال زیر کنترل آنها، احساس میشود. طالبانیزم جزیه خود از میراث تاریخی افغانستان را هم اخذ میکند: بخش هنگفت داشته های موزیم کابل به یغما رفته و تعداد زیاد آثار تاریخی از بین برده میشود، بخصوص مجسمه های مشهور بودای بامیان در افغانستان مرکزی. حاکمیت طالبان در بیرون ساحات پشتون جنوب به سلطه ترور و وحشت تبدیل می گردد.

با افزایش کنترل طالبان در افغانستان، آنها برای استقرار موثر اسلام در مدیریت قدرت از مردم افغانستان سوی استفاده کرده و اجازه میدهند القاعده جنگ تروریستی خود بر ضد منافع امریکا را در عربستان سعودی، یمن و افریقای شرقی و هم در اروپا و امریکا با معافیت زیاد گسترش دهند. امریکا و غرب با وجود هشدارها و تقاضاهای مکرر برای کمک در مورد وضع مردمان غیرپشتون در زیر سلطه ترور طالبان و القاعده از سال 1996، بی اعتنا میمانند. سرانجام حوادث غم انگیز 11 سپتمبر 2001 است که توجه جهانیان را به پیامد های هولناک بازیهای کارت اسلامی توسط قدرت های منطوقی و بین المللی در افغانستان از سال 1992 جلب میکند. امریکا با راه اندازی عملیات نظامی در 7 اکتوبر 2001 بخاطر دورنمودن طالبان از قدرت پاسخ داده و به اصطلاح جنگ بر ضد ترور را آغاز میکند.

**مداخله امریکا و ناتو، بازگشت طالبان و آینده بازیهای کارت اسلامی**

رئیس جمهور جوج بوش تصمیم میگیرد در پاسخ به حملات 11/9 به مقابل امریکا، یک حمله نظامی به راه اندازد. امریکا با تصویب ملل متحد و پشتیبانی نیروهای ائتلافی ایساف و پاکستان در پی دورنمودن طالبان از قدرت میشود. طالبان در جریان مداخله نظامی شکست میخورند، اما از بین نمی روند. اکثریت آنها پراکنده شده و به روستا های خویش میروند، درحالیکه رهبران آنها یکجا با رهبران القاعده توسط حامیان آی ایس آی آنها در پاکستان پناه داده میشوند. پیروزی نظامی دیگری در افغانستان میسر میگردد، اما آینده سیاسی کشور و نقش اسلام در آن نامعلوم است.

رئیس جمهور پس از شکست طالبان به تعهد امریکا برای ملت سازی و ترویج دموکراسی در افغانستان سخن رانده، امیدواری ها و توقعات افغان های عادی را بلند میبرد. او همچنان بالای این واقعیت تاکید میکند که جنگ او بر ضد ترور، یک جنگ صلیبی بر ضد اسلام نبوده و هدف او افراط گرایان تروریست است. تلاش برای اعمار مجدد یک حکومت پسا- طالبانی در دسامبر 2001 در کنفرانس بن و تحت نظارت ملل متحد آغاز میشود. با وجودیکه نمایندگان گروه های مختلف قومی در جلسه اشتراک داشتند، شکایت های در مورد انتخاب قبلی حکومت موقت افغانستان تحت رهبری حامد کرزی توسط قدرت های بین المللی بلند می شود. حکومت موقت بوجود آمده در کنفرانس بن وظیفه دارد تا توافقات بن را تحت نظارت نماینده خاص ملل متحد برای افغانستان تطبیق کند. آنها وظیفه داشتند: لویه جرگه را دائر نموده، رئیس دولت انتقالی را انتخاب و کمیسیونی را برای طرح و تصویب قانون اساسی تا 2004 ایجاد کنند؛ انتخابات ریاست جمهوری، پارلمانی و محلی را برگزار کنند؛ نیروهای امنیتی افغان را ایجاد و پرورسۀ خلع سلاح و ادغام دوباره نیروهای جهادی در ارتش ملی و پولیس ملی را اجرا کنند. با سرازیر شدن پول های هنگفت بازسازی و انکشافی در کشور، فرماندهان سابق جهادی و تعداد زیاد مهاجرین افغان برگشته از پاکستان و ایران و تکنوکرات های انگلیسی دان از غرب، به دریافت وسایل ابتکاری رسمی یا غیررسمی، مشروع یا غیرمشروع برای بهره برداری از این ثروت باد آورده شروع میکنند. بهبود امنیت پس از سقوط طالبان نیز این امکان را برای فرماندهان و رهبران مجاهدین میسر میسازد تا ثروت هنگفت شخصی و عامه را که در سالیان اخیر بدست آورده بودند، به نمایش و حتی سرمایه گذاری بگذارند. فساد روز افزون و عدم توجه به نیازهای اولیه مردم روستائی کشور، زمینه را برای بازگشت دوباره طالبان در بین پشتون های جوار مرزهای پاکستان آماده میسازد.

تا سال 2006 طالبان و القاعده با وسایل قوی و پیشرفته انفجاری و حملات انتحاری به مقابل حکومت افغان، مردمان ملکی و نیروهای ائتلاف دوباره پیدا میشوند. بازگشت طالبان از پناگاههای مطمئن و مراکز تربیوی در پاکستان، بتدریج به ساحات بزرگ کمر بند پشتون در جنوب و شرق افغانستان و امتداد مرزهای پاکستان گسترش مییابد. پشتیبانی طالبان فقط به مناطق پشتون نشین در افغانستان و پاکستان محدود مانده و یک پیام الهامی دارد: اسلام باید در مقابل تهدید نیروهای اشغالگر امریکائی دفاع گردد که یک حکومت غیرمشروع، فاسد و غیراسلامی را در کشور تحمیل کرده اند. هجوم نظامی امریکا در جریان اداره اوپاما مانند حاکمیت سلف او و تمرکز بالای حل نظامی بوده است. قرار معلوم امریکا و متحدین ائتلافی آن یا توانائی نداشتند یا نمی خواستند به مرض اصلی سیاسی و اخلاقی حکومت داری غیرمناسبی تماس گیرند که خود شان در افغانستان ایجاد کرده و به پشتیبانی آن ادامه میدهند. این ناکامی باعث شده که پیروزی نظامی 2001 بر ضد طالبان، به ناکامی سیاسی دیگری برای مردم افغانستان، منطقه و جهان تبدیل شود.

## نتیجه گیری

نقش اسلام بحیث عنصر اصلی فرهنگ سیاسی افغانستان از سال های دهه 1880 بدینسو، به مداخلات افزاری توسط دولت و قدرت های بین المللی محدود بوده است. نهاد جهاد غالباً توسط افغان های حاکم و محکوم برای بسیج موثر توده ها بر ضد اشغال یا مداخله خارجی بکار گرفته شده است. جهاد یک شیوه بسیج مطلوب حاکمان برای سرکوب مخالفان داخلی (حقیقی یا تصویری) آنها نیز بوده است. آنهائیکه بر ضد قدرت شاهان مستبد مبارزه میکردند نیز جهاد را بحیث یک اسلحه استدلالی (برهانی) بکار برده اند. شخصیت های اسلامی بشمول علمای سنتی، مشایخ یا روحانیون (عارفان صوفی) یا آموزش دیدگان الازهر یا اسلام گرایان آموزش دیده سیکولر، توسط حاکمان افغان و قدرت های خارجی استخدام شده اند تا از منافع آنها در مقابل مردم خویش دفاع کنند. نیرومندی نهاد و لفاظی جهاد و شهادت، طوریکه در جنگ فعلی طالبان به مقابل نیروهای امریکا و ائتلاف دیده میشود، هنوز هم دست نخورده است. قدرت موثر جهاد به گمان اغلب تا زمانی باقی خواهد ماند که حکومت ها بدون اعتنا به ارزش های بنیادی اسلامی مانند عدالت، درستی و صداقت کار کنند. جهادیزم نیز تا زمانی باقی خواهد ماند که قدرت های خارجی دور و نزدیک، مسلمان یا غیرمسلمان با نصب رهبرانی که حقوق خود گردانی اداری را انکار میکنند، اراده خود را بالای مردم افغانستان تحمیل می نمایند.

ادعاهای اجرای شرع یکی دیگر از گفتمان های بسیار مروج توسط حاکمان افغانستان بوده است. درواقعیت، اجرای شرع بحیث یک وسیله مطلوب برای دوام تمرکز اداری از طریق دادگاههای حقوقی و سیستم آموزشی خدمت نموده است. به عین ترتیب، معرفی اصلاحات اسلامی توسط دولت غالباً به مقصد مقدس سازی دولت و ملی سازی اسلام بوده تا مشروعیت حکومت را بالا ببرد. چنین تلاش ها (حتی اگر مانند دوران امان الله، با نیت خوب هم باشد)، منجر به نتایج غم انگیز برای حکومت و مردم عادی افغانستان شده است. نتیجه و عده ایجاد یک حکومت اسلامی و تیله کردن جامعه به طرف نوگرایی و پیشرفت در خارج از چوکات ارزش های انسانی اسلام، خالی و بی مایه بوده است. درحقیقت، در مخالفت با احکام اسلامی (سوره انفال، 1 - 19 دیده شود) که جنگجویان جهادی هیچگونه حق تقدیمی در غنایم جنگی (صرفنظر از تاراج دشمن یا در مورد افغانستان، پول های داده شده به نام جهاد توسط پشتیبانان خارجی) ندارند، تمام رهبران جهادی افغان، تمام این منابع را مانند اموال شخصی خود تلقی کرده اند. این مسئله واقعیتی بوده است در برابر اینکه، اکثریت قربانی های جهاد بر دوش اعضای عادی جوامع محلی بوده است.

با وصف سوئی استفاده افزاری تکراری اسلام در دست های حاکمان و نخبگان قدرت افغانستان، مردم روستائی و شهری کشور با امیدها و آرزوهای خویش برای شرایط بهتر زندگی و رستگاری در زیر چتر اسلام ادامه میدهند. پیام بسیار قوی ارزش های انسانی اسلامی مانند عدالت اجتماعی، سخاوت، تواضع، عطوفت و مساوات در پیشگاه خدا (با جود هزاران مایوسی)، در بین توده ها ادامه دارد. زمانی میتوان مانع پیروزی طالبان و القاعده گردید که امریکا و شرکای ائتلافی او، رژیم کرزی را با یک سیستم مناسب حکومت داری در افغانستان تعویض کنند: یک سیستم سیاسی اعمار شده بر بنیاد تحقق اصول جهانی دموکراسی و ارزش های انسانی؛ نه بر بنیاد خیالات یک فرد، قبیله، قوم یا حزب سیاسی.

1. اصل مقاله قرار است بحیث فصل 30 در کتاب ارزشمند زیر در ماه نومبر سال جاری به نشر برسد:

The Oxford Handbook of ISLAM AND POLITICS. Oxford University Press.

منابع هنگفت آن در چاپ انگلیسی داده شده است. دوستانی که مایل اند نظرات، پیشنهادات یا معلوماتی در مورد مقاله/کتاب داشته باشند، میتوانند توسط ایمیل های زیر با جناب شهرانی و یا اینجانب در تماس شوند:

[shahrani@indiana.edu](mailto:shahrani@indiana.edu)  
[lalzadabdul@hotmail.com](mailto:lalzadabdul@hotmail.com)

2. بر بنیاد گزارش های اولیه سده نهم، باشندگان مسلمان این ساحه دینداران محافظه کار، اما تحمل کننده عیسویان اروپائی بودند که از بین آنها می گذشتند. با آنهم کار برد جهاد بحیث یک آله محرک و انگیزشی بر ضد قدرت های استعماری عیسوی اروپائی در بین مردم این منطقه وجود داشته که آنها را کافران، دشمنان اسلام و تهدیدی برای آزادی مسلمانان میدانستند. جنگ برای دفاع اسلام و قلمروی مسلمین فرض پنداشته می شود؛ کسانی که می جنگند و پیروز میشوند، غازیان اند و کسانی که در این راه کشته میشوند، شهیدان اند. این درک بتدریج قوت و شهرت بیشتری، بخصوص در بین قبایل پتان/پشتون در صوبه سرحد بر تانیه پیدا میکند. این نظرات عامیانه در مقابل مهاجمین خارجی غیرمسلمان، بخصوص در مناطق روستائی کشور ادامه داشته، بار دیگر در جریان جهاد ضد- شوروی/کمونیست ها در سال های دهه 1980 خشن تر شده و در جنگ فعلی تروریست های طالب و القاعده به مقابل امریکا و ناتو در افغانستان، به اوج خود رسیده است.

3. مهم است ذکر کرد که ادامه تهدیدات استعماری بر تانیه در مرزهای جنوبی و شرقی با ایجاد خط دیورند (1893)، باعث قیام های دوامداری گردیده، توسط شاهان افغان تشویق شده (مخفی یا علنی) و توسط جهادی های صوفی "روحانی- مشرب" پشتون رهبری شده که بر تانیه آنها را بنام "ملای دیوانه/فقیر" و "آتشپاره های سرحد" نامیده اند. این پیرها یا فقیرها و مخلص های قبیلوی پتان آنها چهره های مهم پختون/پتان های هر دو جانب مرز در دهه های آینده بودند. در مناطق غربی و شمالی افغانستان، جائیکه تهدیدات فوری استعماری کمتر فرا گیر بود، نهاد های طریقت شرع- محور به رهبری علمای آموزش دیده مانند مرشید/خلیفه ها و مرید های آنها بدون پروسه مشابه نظامی سازی یا سیاسی سازی تقوا ادامه مییابد.

4. یکتعداد علمای شرع و پیرهای طریقت با تعیین او بحیث امیر توسط بر تانیه مخالفت کرده و به پشتیبانی پسر کاکای او، سردار یعقوب خان بر می خیزند. امیر عبدالرحمن خان پس از غصب قدرت، فرمان اعدام یکتعداد و پیگرد سایرین را صادر میکند. او آنها را بنام "رهبران دروغین دین" و علت زوال ملت اسلام متهم میکند.

5. مهم ترین آنها نادرخان رئیس خانواده مصاحبان است که بعدا کشور را از 1929 تا 1978 اداره میکنند و خانواده محمود طرزی که نقش قاطعی در شکل دهی سیاست های دولت در جریان سالهای دهه 1910 و 1920 بازی میکند.

6. عدم توافق بالای سیاست های او باعث نفاق در بین مقامات عالیرتبه و منجر به عزیمت جنرال نادرخان (وزیر جنگ او) بحیث سفیر در فرانسه میشود؛ نادرخان پس از کناره گیری امان الله و جنگ داخلی متعاقب آن در سال 1929، بحیث "ناجی وطن" برمیگردد.

7. مطابق یک تلگرام از ویسرا به سکرتر دولت در لندن بتاريخ 15 می 1935، کمک مالی اولیه در سال 1929 برای نادرشاه مبلغ 4 میلیون (40 لک) روپیه هندی و "یکتعداد تفنگ های هندی" است. با آنهم نادرشاه بصورت رسمی از اخذ هر گونه کمک از هند برتانوی انکار و یک موقف فریبنده در مورد معاملات خود با هند برتانوی و پشتون های سرحد در امتداد مرزها اتخاذ میکند. پشتیبانی برتانیه برای او دو منظور دارد: کمک بخاطر تامین صلح در بین قبایل پشتون سرحدی که پیروز میگردد و ممانعت نفوذ اندیشوی و سیاسی شوروی به طرف جنوب که سرانجام دستاوردهای ناچیزی دارد.
8. لوئیس دوپری میگوید، "قانون اساسی 1931 نادرشاه دربرگیرنده یکتعداد عناصر درهم و برهم و غیرکارا بود که از قوانین اساسی ترکیه، ایران و فرانسه و قانون اساسی 1923 امان الله به اضافه یکمقدار چیزهای از شرع حنفی سنی و عادات محلی استخراج شده و یکتعداد زیاد آنها در تناقض با شرع بود". او خاطر نشان میسازد که زنها با وجود ادعای تساوی در ماده 7 "قطعا موقف پائین تری در جامعه افغانی داشت".
9. برای ارایه اتنوگرافی از تاثیر پیشرفت های زیرساختاری بالای تولید فقر روستائی، به شهرانی 1979، بخصوص درمیان دهقانان وخی، مراجعه کنید.
10. در بین آنها برهان الدین ربانی است که بعدا رهبر جمعیت اسلامی میشود، حزب او جهاد ضد شوروی سالهای دهه 1980 را رهبری میکند. او بعدا رئیس جمهور افغانستان (1992 - 2001/1996) گردیده و در 23 سپتمبر 2011 در خانه خویش در کابل بهنگام پذیرائی فرستاده نام نهاد طالبان به قتل میرسد که بمی را در دستار خود پنهان کرده بود.
11. حزب اسلامی متلاشی میشود، اما عین نام حزب اسلامی مولوی خالص را نگه میدارد. عبدالرب رسول سیاف استاد دیگر دانشگاه کابل و دوست ربانی، سازمان رقیب دیگری بنام اتحاد اسلامی برای آزادی افغانستان تاسیس میکند. این چهار حزب خود را اسلاميون انقلابی نامیده و با سه حزب دیگر سنتی بنیاد گرای جور شده در پشاور پاکستان مخالف بودند.
12. سرانجام در جریان توافقنامه 1988 ژنیو سربازان شوروی از افغانستان خارج گردیده و پاکستان و امریکا نمایندگی مجاهدین افغان را به عهده داشتند.
13. در زمان خروج سربازان شوروی در بهار 1989 حدود 30 هزار جوان عرب و شمار زیادی از آسیا، افریقا و اروپا بشمول بنیاد گذاران آینده و رهبران القاعده در جهاد افغانستان سهم بودند.
14. این هدف دور از تحقق بود، طوریکه گزارش های تصادمات مسلحانه جدید بر سر خط دیورند باعث می شود، کرزی بالای طالبان صدا کند که باید در کنار سربازان جوان افغان ایستاده شده و از خاک خود دفاع کنند.
15. اسماعیل خان مناطق غرب و قبل از همه ولایات پارسیگوی اطراف هرات را کنترل میکند؛ شمال و در درجه اول ولایات ازبیک نشین در اطراف مزار توسط رشید دوستم اداره میشود؛ ولایات هزاره نشین مرکزی توسط حزب وحدت و رهبر آن علی مزاری کنترل میگردد؛ ولایات شمالشرقی، وادی پنجشیر و جلگه شمالی در شمال کابل توسط جمعیت

اسلامی ربانی و مسعود کنترول میشود؛ ولایات شرقی که اکثر مسکونه قبایل پشتون غلزی اند، توسط شورای مشرقی اداره گردیده و لوگر، میدان و ولایات جنوبغربی پشتون زیر کنترول حکمتیار و حزب اسلامی قرار داشتند.